

Exploring Ideology in *Jesr Banat Yaghoub* Novel by Hassan Hamid Based on Thompson's Symbolic Image Strategies



Doi:10.22067/jallv13.i4. -2112-1097



Azadeh Ghaderi¹ 

Phd in Arabic Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 21 December 2021 | Received in revised form: 24 January 2022 | Accepted: 28 March 2025

Abstract

With the emergence of context-based theories such as critical discourse analysis, the connection between society and literary texts, including poetry and prose, and consequently their impact on each other has become quite evident and it is clear that these texts are influenced by ideological systems of society and they find their identity from it. This study used a descriptive-analytical method and document resources, and relied on five general methods of Thompson theory: legitimation, dissimulation, unification, reification and differentiation. It tried to study the dominant and conflicting ideologies in the novel *Jesr Banat Yaghoub* written by Hassan Hamid. Given that this novel addresses the issue of Zionist immigration and as a literary discourse, it is a symbolic form that can represent ideology, and is also one of the purposeful textual methods to explain the forms of reproduction of power to represent the hidden meaning, the present study, by applying Thompson's textual strategies, sought to reveal the hidden power relations and representations of the ideologies of the text, and to explain how this novel expresses the ideology of the dominant discourse (the Zionists). It was shown that the novel, by creating the immigrant character of Yaghoub, narrates the lives of Jewish immigrants in their own language. The author has tried to express the ideas and ideologies of the dominant discourse in their own language. Results show that the dominant discourse uses rationalization, objectification, differentiation and desegregation, unification, naturalization, and secrecy to explain the ideology of the occupation and colonization of the Zionists in the Arab regions, and to show their racism and materialism. Moreover, the author's ideology that emphasizes communication with the enemy, the reliance on national unity, and the depiction of Arab originality has been explained and continued through a strategy of secrecy and sometimes deidealization.

Keywords: Hassan Hamid, Zionist, Ideological Strategies, Domination, Occupation.

¹. Corresponding author. Email: Ghaderi.azadeh@gmail.com

زبان و ادبیات عربی، دوره سیزدهم، شماره ۴ (پیاپی ۲۷) زمستان ۱۴۰۰، صص: ۱۲۳-۱۰۳

بررسی روشمند ایدئولوژی در رمان «جسر بنات یعقوب» حسن حمید



بر اساس راهبردهای صور نمادین تامپسون



(پژوهشی)

آزاده قادری^۱ (دانش آموخته دکتری گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران، نویسنده مسئول)^۱

Doi:10.22067/jallv13.i4.-2112-1097

چکیده

با ظهور نظریات بافت بنیادی چون تحلیل انتقادی گفتمان، پیوند میان جامعه و متون ادبی اعم از شعر و نثر و به تبع آن تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر کاملاً مشهود گردیده و پرواضح است این متون تحت تأثیر نظام‌های ایدئولوژیک جامعه قرار دارند و بر اساس آن هویت می‌یابند. این جستار با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای بر پنج روش کلی نظریه تامپسون: مشروعیت بخشی، پنهان‌کاری، وحدت، چندپارگی و شیء انگاری تکیه دارد به روش‌شناسی مطالعه ایدئولوژی‌های مسلط و متنازع در رمان «جسر بنات یعقوب» نوشته حسن حمید -داستان‌پرداز و رمان‌نویس معاصر فلسطینی- پرداخته؛ با توجه به اینکه این رمان بیانگر مسأله مهاجرنشینی صهیونیست‌ها می‌باشد و به عنوان گفتمانی ادبی، صورت نمادینی است که قابلیت بازنمود، ایدئولوژی را دارد و علاوه بر انتقال آن یکی از روش‌های متنی هدفمند برای تبیین اشکال باز تولید قدرت در جهت بازنمایی معنای پنهان نیز بشمار می‌آید ضرورت پرداختن به آن مشخص می‌گردد؛ لذا پژوهش حاضر باهدف به‌کارگیری راهبردهای متنی شده تامپسون در صدد آشکارسازی روابط پنهان قدرت و بازنمایی ایدئولوژی‌های متن می‌باشد و به دنبال چرایی این موضوع است که این رمان چگونه ایدئولوژی گفتمان مسلط (صهیونیست‌ها) را بیان می‌کند؛ از خلال بررسی‌ها مشخص گردیده که رمان با خلق شخصیت یعقوب مهاجر روایتگر زندگی مهاجران یهودی از زبان خودشان است و نویسنده تلاش کرده تا عقاید و ایدئولوژی‌های گفتمان سلطه را از زبان خودشان بیان کند، و نتایج پژوهش حاکی از آن است که گفتمان مسلط از راهبردهای عقلانی‌سازی، شیء‌انگاری، افتراق و مطلوب زدایی، نمادین سازی وحدت، طبیعی‌سازی و پنهان‌کاری برای تبیین و استمرار ایدئولوژی اشغالگری و مستعمره-سازی صهیونیست‌ها در مناطق عربی، نژادپرستی، مادی‌گرایی‌شان بهره برده و ایدئولوژی متنازع نویسنده که تأکید بر هوشیاری در ارتباط با دشمن، تکیه بر وحدت ملی و ترسیم اصالت عربی می‌باشد از خلال راهبرد پنهان‌کاری و بعضاً مطلوب زدایی تبیین و استمرار یافته است.

کلیدواژه‌ها: راهبردهای ایدئولوژیکی، سلطه، اشغالگری، حسن حمید، صهیونیست.

۱. پیشگفتار

با گسترش مطالعات شناختی، اجتماعی و زبانی روشن گردیده که زبان در ادبیات کارکرد صرفاً هنری ندارد و بستری برای بیان احساسات و بروز تخیلات منحصر به فرد فارغ از جامعه نیست؛ از این رو زبان به صورت عام، یک عمل اجتماعی و ادبیات به شکل خاص، رفتاری اجتماعی می‌باشد که قالب‌های بیانی آن اعم از شعر و نثر کارکردی گفتمانی می‌یابند و از آن‌ها به عنوان گفتمان‌های ادبی یاد می‌شود که در کنار مجموعه عوامل فرازبانی اعم از بافت موقعیت (اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نهادی)، مقوله‌های قدرت و ایدئولوژی هویت می‌یابند و به گفته فاوئر: «گفتمان بیان ارزش‌های فرهنگی و سیاسی است که از نظر اجتماعی معین هستند ادبیات هم در این گروه جای می‌گیرد؛ زیرا مانند هر گفتمان دیگری تماماً تأثیرپذیر از نیروهای اجتماعی است» (وردانک، ۱۳۸۹: ۱۴۲).

با این توضیحات می‌توان گفت: این‌گونه رویکردها به متون ادبی آن‌ها را وارد حوزه تحلیل انتقادی گفتمان می‌کند؛ این نوع تحلیل گفتمان، بر نقش قدرت و ایدئولوژی به مثابه شرایط فرامتنی مؤثر بر تحلیل گفتمانی تأکید می‌کند و زبان را به مثابه مجرای برای انتقال یا تحمیل ارزش‌ها و ایدئولوژی گروهی از کنشگران اجتماعی به گروه‌های دیگر مطالعه می‌کند (امیدوار، ۱۴۰۰: ۸۲)؛ لذا ایدئولوژی بسان بستر یا وسیله‌ای است که از طریق گفتمان ادبی به شکل قانع‌کننده‌ای در جامعه جاری می‌شود و بدین ترتیب به باز تولید قدرت و سلطه‌ی گروه‌ها یا طبقات کمک می‌کند و افکار را جهت می‌بخشد. تامپسون^۲ در نظریه خود به روش‌شناسی تحلیل ایدئولوژی متون متعدد می‌پردازد و شیوه‌هایی را شناسایی می‌کند که هر یک از طریق راهبردهای مطرح‌شده در صور نمادین، انتقال ایدئولوژی را میسر می‌کنند در این پژوهش این روش‌ها را در خصوص رمان «جسر بنات یعقوب» به کار برده‌ایم.

۱.۱. بیان مسأله و ضرورت پژوهش

از آنجائی که یکی از خاص‌ترین کاربردهای زبان در ادبیات که از طریق آن جامعه می‌خواهد ارزش‌ها و نگرش‌های جاری خود را به تصویر بکشد و به افراد تلقین کند، تصور و خلق داستان می‌باشد؛ رمان نیز به مثابه متنی مدون و آفرینش یافته در بستر یک جامعه مسلماً حامل آموزه‌های ایدئولوژیکی و بیانگر افکار و تجربیات نگارنده است که از طریق خلق گفتمان ادبی به مخاطب منتقل می‌گردد، از این رو کنکاش ایدئولوژی در رمان از ابعاد اجتماعی و گفتمانی دارای اهمیت ویژه‌ای است: در بعد اجتماعی به توصیف انواع گروه‌ها و روابط میان آن‌ها و نهادهایی که در تولید و بازتولید ایدئولوژی دخیل هستند می‌پردازد و در بعد گفتمانی آن به توصیف چگونگی تأثیر ایدئولوژی بر متن و مکالمات و نحوه دریافت مخاطب از گفتمان ایدئولوژیک تمرکز دارد و حتی چگونگی تأثیر گفتمان بر نحوه بازتولید ایدئولوژی در جامعه نیز داخل در همین مبحث می‌باشد.

۱.۲. هدف، روش و پرسش‌های پژوهش

پژوهش پیش رو با تأکید بر این هدف که وارد کردن و عملی سازی الگوهای جدید و تطبیق نظریات در بعد عملی با توجه به ماهیت هر رمان در ادبیات داستانی معاصر برای تحلیل و درک متون ادبی کارآمد می‌باشد؛ در تلاش است با روش توصیفی-تحلیلی روش‌شناسی تحلیل متنی تامپسون را سرلوحه کار قرار دهد؛ به جهت آنکه این رمان از زبان عاملان سلطه روایت می‌شود با نظریه تامپسون و راهبردهای تبیینی‌اش برای روابط سلطه مطابقت دارد، گره‌های معنایی و ساختاری متن را می‌گشاید و روایتگر ظلم و ستم از زبان ظالم است و مظلوم در آن نسبتاً نقش منفعل دارد؛ چراکه طبق گفته وی: ایدئولوژی بر طبق فرمول‌بندی پیشنهادی در این نظریه توجه ما را به روش‌هایی جلب می‌کند که طی آن معنا در خدمت افراد و گروه‌های مسلط بسیج می‌شود منظور ما راه‌هایی است که در آن معنای ساخته و انتقال یافته توسط صور نمادین به خدمت استقرار و استمرار روابط اجتماعی ساختمانند در می‌آید، وضعیتی که برخی از افراد و گروه‌ها منافی در حفظ آن دارند در حالی که سایرین در ستیز با آن هستند (تامپسون، ۱۳۷۸: ۹۱).

بنابراین پژوهش حاضر با تأکید بر پنج راهبرد کلی مطرح‌شده در نظریه تامپسون که عبارتند از: مشروعیت بخشی، پنهان‌کاری، وحدت، چندپارگی و شیء‌انگاری شیوه‌ها و راهبردهای متنی به کار رفته در این گفتمان را شناسایی و تبیین می‌کند تا میزان ارتباط متن با ایدئولوژی نویسنده مشخص گردد و خوانش و دریافت متفاوت و عمیق از متن رمان به مخاطب ارائه شود و از خلال بررسی‌ها در صدد پاسخ به سؤالات زیر می‌باشد:

نویسنده در صدد بازنمایی و تبیین چه ایدئولوژی‌هایی است؟

با توجه به ماهیت ایدئولوژی‌ها کدام یک از راهبردهای مطرح‌شده در نظریه تامپسون، بسامد بیشتری در متن دارند؟

از این رو بررسی و تحلیل‌های نگارنده مبتنی بر فرضیات مذکور می‌باشد:

۱. حسن حمید اثر ادبی خلق‌شده در قالب رمان را صورت نمادینی بافتمند و معنادار پنداشته که به بازنمایی ایدئولوژی مسلط و متنازع از جمله مادی‌گرایی، اشیغالگری صهیونیست‌ها و ترسیم اصالت عربی می‌پردازد.

۲. با توجه به ماهیت ایدئولوژی مسلط نویسنده بیشتر با راهبردهای عقلانی سازی، پنهان‌کاری، طبیعی سازی و شیء‌انگاری آن را بازنمایی می‌کند.

۱.۳. پیشینه پژوهش

در حوزه مفهوم‌شناسی و شناخت ایدئولوژی در متون، پژوهش‌های متعددی انجام شده و بسیاری از مباحثی که در خصوص تحلیل انتقادی گفتمان قلم‌فرسایی کرده‌اند از این مهم نیز یاد کرده‌اند از جمله: مقاله «بررسی مناسبات قدرت و ایدئولوژی در رمان بیروت ۷۵ بر مبنای رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان» نوشته زهره بهروزی و ناصر زارع در سال (۱۳۹۹) این پژوهش با تأکید بر نظریه فرکلاف به توصیف، تفسیر و تبیین متن پرداخته و با بررسی زبان متن به کشف سازوکار نابرابرهای اجتماعی نهفته در لایه‌های زیرین این گفتمان اقدام نموده و مسأله فاصله طبقاتی، توزیع ناعادلانه قدرت و

ایدئولوژی اقتدارطلب را به انتقاد می‌گیرد، همچنین می‌توان به مقاله «تحلیل داستان رستم و شغاد بر اساس مربع ایدئولوژیک ون‌دایک» نوشته زهرا حامدی شیروان و سید مهدی زرقانی در سال (۱۳۹۳) اشاره کرده که با تأکید بر رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان و نظریه ون‌دایک به بررسی داستان شغاد و روشن ساختن ایدئولوژی شخصیت‌ها پرداخته و مقاله «جلوه‌های تمدنی در مناظره امام رضا (ع) و جاثلیق در موضوع نبوت بر مبنای مربع ایدئولوژیک ون‌دایک» نوشته زری انصاری نیا و انسیه خزعلی در سال (۱۳۹۶) که در این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی بر پایه مربع ایدئولوژیک ون‌دایک مناظره امام رضا با جاثلیق را تحلیل کردند و از ابزارهای زبانی مدد جسته‌اند.

در حوزه رمان‌های حسن حمید از پژوهش‌هایی چون مقاله «مدینه الله و حسن حمید» نوشته محمد خالد عمر در سال (۲۰۱۷) به بررسی مضمون این رمان پرداخته که هدف پژوهش بیشتر متمرکز بر شرح و تبیینی از محتوای آن می‌باشد و همچنین مقاله «حسن حمید فی مدینه الله (فراة الأسلوب و تمیز الابداع)» نوشته یوسف جاد الحق در سال (۲۰۱۲) که با تأکید بر این رمان به بررسی سبک نویسندگی و زبان ادبی وی پرداخته و در نهایت بیان می‌کند که این نویسنده دارای زبانی دقیق، توصیفاتی جزئی در انواع کلامش است و مقاله «الشاهد الدینی والتاریخی بین العتبات والنص فی روایة جسر بنات یعقوب لحسن حمید» نوشته حنان محمد حموده در سال (۲۰۱۸) که به بررسی شخصیت یعقوب در رمان پرداخته و گذشته تاریخی آن را با شخصیت کنونی رمان مقایسه کرده، می‌توان نام برد؛ اما تاکنون در ایران در حوزه آثار وی پژوهشی صورت نگرفته است. در خصوص نظریه تامپسون در حوزه فرهنگ دو مقاله نگاشته شده: «تحلیل بازنمایی ایدئولوژی در فیلم‌های سه‌گانه "اخراجی‌ها"» نوشته اعظم رادوراد و آیدا حسینی فر در سال (۱۳۹۲) با کاربری راهبردهای صور نمادین تامپسون به بررسی شخصیت‌های فیلم، نوع گفتگو و فضای فیلم پرداخته و به تبیین ایدئولوژی وحدت ملی در زمان جنگ و چالش‌های انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۹ را ترسیم می‌کند و همچنین مقاله «روش‌شناسی و تحلیل ایدئولوژی در متون ارتباطی» نوشته حمید عبداللهیان و لیلا منفرد در سال (۱۳۸۶) که صرفاً نظریه تامپسون مطرح گردیده و نگارنده با بازخوانی نظریات گولدمان، مانهایم و تامپسون به الگویی دست یافته جهت تبیین ایدئولوژی در متون مطبوعاتی. لازم به ذکر است تاکنون مطالعاتی در خصوص رمان «جسر بنات یعقوب» حسن حمید و رویکرد تامپسون در حوزه ادبیات عربی و یا در سایر متون عربی صورت نگرفته است.

۲. مفاهیم بنیادی پژوهش

۲.۱. ایدئولوژی

این واژه در طول تاریخ تحولی خود از زمان مفهوم سازی‌اش توسط دستوت تریسی از مهم‌ترین و مورد اختلاف‌ترین مفاهیم در حوزه علوم اجتماعی بوده و دارای تعاریف متعدد است؛ در عصر حاضر از نظر برخی صاحب‌نظران ایدئولوژی مترادف با نظام عقاید است و جنبه منفی آن مدنظر نیست و تعریفی خنثی از ایدئولوژی ارائه می‌گردد؛ به عنوان مثال طبق گفته مانهایم^۳: ایدئولوژی‌ها، نظام‌های به هم بافته تفکر و شیوه‌های تجربی‌اند که شرایط اجتماعی آن‌ها را مشخص کرده و گروه‌های افراد از جمله افراد درگیر در تحلیل ایدئولوژیکی در آن‌ها سهم هستند (۶۰: ۱۹۷۱) ون‌دایک^۴ نیز معتقد است:

ایدئولوژی‌ها اگر در قالب مفهوم کلی به کار گرفته شوند امکان مطالعه جنبه‌های مثبت ایدئولوژی فراهم می‌شود، همان‌طور که ایدئولوژی‌ها لزوماً نباید منفی باشند لزوماً هم نباید دال بر سلطه و حاکمیت باشند و می‌توانند غیر حاکمیتی نیز باشند مثلاً ایدئولوژی‌های فرقه مذهبی و... در واقع این امکان را به ما می‌دهند که آن‌ها را در حوزه‌های گسترده‌تر و منعطف‌تر به کار بگیریم (۱۳۹۳: ۱۹).

در جستار پیش رو نیز این رویکرد به ایدئولوژی مدنظر است؛ زیرا با توجه به اینکه حتی -تامپسون- هم که در تعاریف و نگاهش به ایدئولوژی متمایل به استمرار روابط قدرت و سلطه هست، اذعان می‌کند: در مطالعه ایدئولوژی ممکن است با روش‌هایی سروکار داشته باشیم که در صدد ابقای سلطه طبقاتی باشند در عین حال امکان دارد با انواع دیگری از روابط سلطه سازمان‌یافته اجتماعی از جمله سلطه مردان بر زنان، سلطه قوم یا نژادی خاص بر گروهی دیگر، سلطه دولت‌ها یا ملت‌های هژمونیک بر دولت‌ها یا ملت‌هایی که در حاشیه نظام جهانی قرار دارند روبرو شویم (۱۳۷۸: ۴۵). لذا براساس تعریف خنثی از ایدئولوژی، پژوهش حاضر با فراگیر در نظر گرفتن بسترهای نمود ایدئولوژی بر راهبردهای مطرح‌شده توسط تامپسون تمرکز دارد.

۲.۲. صور نمادین

-تامپسون- معتقد است: صور نمادین در خلأ جای ندارند آن‌ها پدیده‌های بافت‌مند اجتماعی شده هستند که در شرایط اجتماعی-تاریخی توسط افرادی که در این بافت‌ها قرار دارند و از انواع منابع و قابلیت‌ها برخوردارند ساخته و دریافت می‌شوند (۱۳۷۸: ۲۷). ماهیت صور نمادین از نظر وی هر نوع فعالیتی است که در قالبی اجتماعی رخ دهد و پهنه وسیعی از انواع فعالیت‌ها را در بردارد شامل گستره‌ی پهناوری از کنش‌ها، گفته‌ها، تصاویر و متون است که به‌وسیله عاملان تولیدشده و توسط آن‌ها و دیگران به ساخت‌های مفهومی یا استنباط‌های معنادار تشخیص داده می‌شوند؛ اظهارات و ابزارهای زبانی چه گفتاری و چه نوشتاری از این لحاظ بسیار مهم‌اند (همان: ۷۳).

در این نظریه بنا بر به‌کارگیری صور نمادین، معنا مشخص می‌گردد تعیین اینکه راهبردها در مسیر تحقق و تقویت سلطه مسلط هستند یا دیگری به نحوه‌ی به‌کارگیری آن‌ها و فاعلان اجتماعی برمی‌گردد که چگونه صور نمادین در شرایط سیاسی، اجتماعی و تاریخی خاص عمل کنند و چگونه توسط عاملان اجتماعی که آن‌ها را در بافت اجتماعی تولید و دریافت می‌کنند، استفاده و درک شوند (رجوع شود به کتاب ایدئولوژی و فرهنگ مدرن). اکنون به تبیین مختصر از انواع راهبردهای مطرح‌شده می‌پردازیم.

۲.۳. راهبردهای ایدئولوژیکی در صور نمادین

۲.۳.۱. مشروعیت بخشی^۵

عقلانی‌سازی: زنجیره‌ای از ادله و براهین در طلب دفاع یا توجیه مجموعه‌ای از روابط و نهادهای اجتماعی ایجاد می‌شود و مخاطب را متقاعد می‌کند که روابط یا نهادهای مذکور شایان حمایت‌اند.

همگانی‌سازی (جهان‌شمول کردن): توافقات و ترتیبات نهادی که در خدمت منافع بعضی از افراد است به عنوان آنچه در خدمت منافع همگان است ارائه می‌گردد.

روایی کردن: ساختن گفتارها، مستندات، تواریخ، داستان‌ها جهت تحکیم و تجسم روابط بازنمایی شده است.

۲.۳.۲. پنهان‌کاری^۶

از طریق انکار، ابهام، نامفهوم‌سازی، به شیوه‌ای که توجه را از روابط یا فرآیندهای موجود منحرف کرده یا آن‌ها را تعبیر و تفسیر کند، نمود می‌یابد؛ جابجا کردن، حسن تعبیر، کاربرد زبان در ادبیات از جمله: مجاز، استفاده استعاری از زبان در این زیرمجموعه قرار می‌گیرد.

خوشایند کردن: خوشایند و مورد پسند جلوه داده دادن عملکردهای قدرت از طریق ارزش‌گذاری مثبت به کنش‌ها، نهادها یا روابط اجتماعی.

۲.۳.۳. چیزوارگی یا مادی کردن^۷

طبیعی‌سازی: از طریق جلوه دادن یک وضع موقت تاریخی به صورت یک وضع دائمی، طبیعی و خارج از محدوده زمان. جاودانه‌سازی: پدیده‌های اجتماعی-تاریخی به مثابه پدیده‌های دائمی بدون تغییر و همیشه تکراری تصویر شوند.

اسم‌سازی و مفعولی کردن: جمله‌ها یا بخش‌هایی از جمله توصیفات کنش و شرکت‌کنندگان درگیر در آن‌ها به صورت اسم درمی‌آیند و گاهی از طریق ابزار دستوری کنشگر و عامل کنش را حذف کرده و فرآیندها به مثابه چیزها یا رویدادها عرضه می‌گردد در غیاب فاعلی که آن‌ها را به وجود آورده است.

۲.۳.۴. یکی‌سازی یا وحدت^۸

نمادین کردن وحدت: شامل ساخت نمادهای وحدت و هویت جمعی، یکسان‌انگاری در میان یک گروه یا جمعی از گروه‌ها است.

استاندارد کردن: استفاده از راهکارهایی که آفریننده یک هویت جمعی باشد نوعی تصور استاندارد مشترک، نوشته یا گردآوری شود.

۲.۳.۵. چندپارگی^۹

افتراق یا همان جداسازی: تأکید بر تمایزها و تفاوت‌های و چند دستگی‌ها در میان افراد و گروه‌ها است.

مطلوب‌زدایی یا تنقیح: ساختن یک دشمن درونی و بیرونی که به عنوان عامل زیان یا تهدید مجسم شده (تامپسون، ۱۳۷۸: ۷۷ تا ۸۳).

۳. گذری بر زندگی حسن حمید و رمان «جسر بنات یعقوب»

حسن حمید پژوهشگر، رمان‌نویس و داستان‌پرداز فلسطینی در سال ۱۹۵۵ میلادی در کراد البقاره به دنیا آمد و بخش اعظمی از زندگی خود را در اردوگاه فلسطینیان گذرانده؛ فارغ‌التحصیل دانشگاه دمشق در رشته فلسفه و علوم اجتماعی است و همچنین دارای تحصیلات عالی در رشته علوم تربیتی می‌باشد.

وی چندین بار به جایزه سعاد الصباح و نجیب محفوظ دست یافته از جمله در سال ۱۹۹۹ میلادی به خاطر رمان «جسر بنات یعقوب» جایزه نجیب محفوظ را دریافت کرد؛ از آثار وی می‌توان به «السواد أو الخروج من البقارة»، «تعالی نظیر مع أوراق الخریف»، «جسر بنات یعقوب»، «الوناس عطیه»، «أنین القصب»، «النهر بقضمان الشتاء»، «مدینه الله» اشاره کرد. تمرکز اصلی وی بر تاریخ و میراث مردمی فلسطین است که از نزدیک و از میان خود آن‌ها حقیقت زندگی مردم ساده‌دل و محروم فلسطین را روایت می‌کند، همان‌گونه که خودش اشاره می‌کند: دلیلی مهم‌تر از اندوه مردم اردوگاه از آن زمان که در میان آنان زندگی کردم برای رفتن به سمت نویسندگی نمی‌شناسم؛ رمان‌نویسی کاری بسیار حائز اهمیت است که به آن پناه بردم به خاطر آن‌که احساس می‌کردم تراژدی فلسطین بسیار گسترده است و ترسیم و بیان آن نیاز به طول و تفصیل دارد و من رمان را با سخنان مثبت و خوب از فلسطین و یا سخنی تقلیدی و تکراری چون شاعران و نثر نویسندگان ننویشتم بلکه با اشراف به اینکه مسائل و موضوعاتی وجود دارد که بکر هستند و سرزمینی و جنگلی هست که کسی در آن قدم نگذاشته و چشمی آن را ندیده است به مسئله فلسطین پرداختم؛ لذا از به وجود آمدن اردوگاه، تاریخ فلسطین، عذاب زنان، جان‌فشانی شهدا، سرزمین مقدس، سنگ‌ها، انسان‌ها و درختان مقدس سخن گفتم. (حمید، ۲۰۱۰: ۳۵۶ و ۳۵۵)

رمان «جسر بنات یعقوب» روایتگر زندگی یعقوب مهاجر است که با دخترانش به منطقه شماصنه روانه می‌شود و در نزدیکی پلی قدیمی در کناره غربی رود اردن، واقع در منطقه‌ای سرسبز قصد سکونت دارد خود را پزشک و همه‌کاره معرفی می‌کند به نیت تملک بر پل و مناطق اطراف آن با همکاری و اغواگری دخترانش سعی در ایجاد قدرت و تسلط در منطقه را دارد؛ آنچه در ظاهر به ذهن مخاطب متبادر می‌شود شخصیت یعقوب و خانواده‌اش می‌باشد که از هر نوع رفتار شنیع فروگذار نمی‌کنند و گمان می‌رود مسئله اصلی نویسنده جنسیت و شهوت باشد اما به مسئله مهاجرنشینی صهیونیست پرداخته؛ زیرا روایت داستانی از جمله ابزارهای ارتباطی است که بشر قرن‌ها از آن برای انتقال تجربیات، مفاهیم و اندیشه‌های خود استفاده کرده و راویان روایت‌ها، با ایجاد ارتباط میان رویدادهای به‌ظاهر گسسته و نظم دادن و بیان آن‌ها از زوایای دید مختلف، تشریح اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌های مختلف را امکان‌پذیر می‌سازند (صفایی و احمد پناه، ۱۳۹۸: ۹۰) لذا حسن حمید از خلال این تکنیک ادبی به تبیین ایدئولوژی‌های متنازع‌گفتمان خودی و غیرخودی پرداخته است.

۴. راهبردهای ایدئولوژیکی در «رمان جسر بنات یعقوب»

۴.۱. مشروعیت بخشی

آغاز رمان، خواننده را به گذشته دور و میراث قدیمی از تاریخ و دیانت پیوند می‌زند و شروع آن به شکل کاملاً فنی است، نویسنده با استفاده و تکیه بر راهبرد روایی کردن به حق مالکیت و اصالت مردم فلسطین مشروعیت بخشیده و اشاره می‌کند که این داستان از نیاکانش نقل شده و آن را در کتابخانه جدش - الیاس شمنذوری - از بزرگان بیت المقدس که در قرن ۱۳ میلادی در عصر ممالیک می‌زیسته، یافته است و این در حالی است که این عدد از تاریخ زندگی یعقوب و دخترانش هم بیشتر است:

هذا کتاب فيه مجموعة كتب، وصل إليّ بالتوارث عن ثلاثة عشر من أجدادي، وقد عثروا عليه في خزانة كتب جدنا الرابع عشر العلامة المقدسی المعروف إلیاس الشمنذوری؛ الذی عاش فی مدینة القدس فی بداية القرن الثالث عشر میلادی أيام الممالیک (حمید، ۲۰۰۲: ۷). (ترجمه) «این کتابی است که در آن مجموعه کتبی وجود دارد که از سیزده نسل پیش به من ارث رسیده است، و آن را در کتابخانه چهاردهمین جدمان، علامه مقدسی معروف به الیاس الشمنذوری یافتند؛ کسی که در آغاز قرن سیزده میلادی در زمان ممالیک در شهر قدس زندگی کرده».

همچنین از طریق راهبرد عقلانی‌سازی که ذکر دلایل منطقی است؛ ساکنان شهر را افرادی فرهیخته متمدن معرفی می‌کند که فرهنگ خاص خود را حفظ و منتقل می‌کنند؛ این مهم از بیان دلایلی چون توجه و حفظ علم و دانش، صحبت کردن آن‌ها به زبان آرامی و سکونت در منطقه تاریخی طبریة کاملاً مشخص است که در راستای شیوه مشروعیت بخشی این‌گونه توسط نویسنده گزینش و چینش شده؛ این توضیحات بیشتر تلاشی است برای مشروع جلوه دادن موضوعی که رمان به آن اختصاص دارد که سعی دارد با ربط دادن کلیت رمان به یک واقعه تاریخی، حوادث آن را عقلانی و پذیرفتنی جلوه دهد:

و فی الكتاب تاریخ حیاة المهاجر یعقوب وبناته وأخبارهم، وقد عاشوا بجوار الجسر العتیق المبنی علی نهر الأردن والذی عرف فیما بعد بجسر بنات یعقوب (لأسباب سنعرها لاحقاً) بالقرب من قرية الشماصنة التي كان أهلها يتكلمون الآرامية والواقعة إلى الشمال الغربي من قرية طبريا المعروفة ببحرها الواسع ومناخها الدافئ وأهلها اللطفاء (همان: ۷).

(ترجمه) «در این کتاب سرگذشت زندگی یعقوب مهاجر و دخترانش و خبرهای آنان آمده که در کنار پل قدیمی ساخته شده بر روی رود اردن زندگی کرده‌اند، پلی که از این پس به پل دختران یعقوب (به خاطر دلایلی که بعداً خواهیم فهمید) شناخته شد، در نزدیکی روستای شماصنه که ساکنانش به زبان آرامی حرف می‌زدند و در شمال غربی روستای طبریة که به دریای بزرگ و آب‌وهوای گرم و مردمان مهربانش، معروف است».

اساساً استراتژی رایج در اکثر گفتمان‌های ایدئولوژیکی یک استراتژی کلی است که ایدئولوژی‌ها، افراد و جامعه را در قالب دو قطبی‌های متضاد (ما و آن‌ها) یا (خودی و غیرخودی) سازمان می‌دهند. در متن ادبی، مواردی مثل تنظیم دیالوگ شخصیت‌ها، صحنه‌پردازی، نورپردازی، چهره‌آرایی شخصیت‌ها، استفاده از صفات خاص، می‌تواند به عنوان زمینه بروز و ظهور ایدئولوژی باشد. همان‌گونه که بیان شد این رمان بیشتر بیانگر ایدئولوژی منفی گفتمان مسلط است یعقوب که نماینده گفتمان آن‌ها یا مسلط می‌باشد باتوجه به نحوه سؤال و جواب دخترش و او پس از ساکن شدن، در خصوص منطقه و

ناتوانی یعقوب در پاسخگویی که نتیجه عدم شناخت وی از محیط است که در نهایت منجر به خشم یعقوب می‌شود همان راهبرد عقلانی سازی و بیان ادله منطقی در تأکید مسأله اشغالگری است از زبان خودشان که از طریق پرسش و نوع پاسخ یعقوب به دخترش به حق سلب شده مردم فلسطین که مهاجران یهودی به‌زور ستانده‌اند، مشروعیت می‌بخشد:

کان یعقوب وابنته يتبادلان الحديث والتعليقات حول ما يشاهدانه على جانب الدرب ولم يطل بينهما الوقت حتى راح يعقوب ينكشف على ضعفه امام ابنته حين شرعت تسأله أسئلة كثيرة متلاحقة لم يجد لها أجوبة، أسئلة أقلقته وبعثت الحيرة والغضب في نفسه (حميد، ۲۰۰۲: ۱۱۱).

(ترجمه) «یعقوب و دخترش در مورد آنچه در کنار جاده می‌دیدند حرف می‌زنند و توضیح می‌دادند؛ اما هنوز زمان زیادی سپری نشده بود که یعقوب ناتوانی‌اش را در برابر دخترش نشان داد زمانی که دخترش شروع کرد به پرسیدن سؤال‌های زیاد و پی‌درپی از او در حالی که یعقوب برای هیچ‌کدام جوابی نیافت، سؤال‌هایی که نگرانی، سرگردانی و خشم را در او ایجاد کرد».

در ادامه دختر یعقوب اصرار می‌ورزد که چگونه این سرزمین برای ماست در حالی که ما آن را نمی‌شناسیم:

فالبت تسأل أسماء بعض الأشجار والنباتات والتلال والينابيع ورجوم الحجارة والصخور التي مرّوا بها وعن أسماء بعض القرى... ثم يههمهم وكأنّه يهدئ نفسه ويرثيها وابنتها لاتسمع منه إلا قوله المتواصل: «ستعرف كل شيء مع الأيام يا ابنتي»... وكيف لاتعرف أسماء الأمكنة والنباتات والأشجار يا أباي وهى لنا؟! وتزيد فى إلحاحها كسكين تحفر مجرى لها بهدوء: وكيف تكون لنا ونحن لانعرفها؟! (حميد، ۲۰۰۲: ۱۱۲).

(ترجمه) «دختر نام برخی از درختان، گیاهان، تپه‌ها، چشمه‌ها و سنگ قبرها و صخره‌هایی که از آن‌ها عبور می‌کردند را می‌پرسید و از نام برخی روستاها... سپس یعقوب زمزمه می‌کرد گویی خودش را آرام می‌کند و به خودش دل‌داری می‌دهد و دخترش چیزی نمی‌شنید جز این سخن تکراری: «همه چیز را به مرور زمان خواهی شناخت ای دخترم»، (دختر گفت): «چگونه نام مکان‌ها و گیاهان و درختان را نمی‌شناسی ای پدر، در حالی که اینجا برای ماست؟!» و مصرانه همچون چاقویی که مجرای را می‌برد با آرامی گفت: چگونه برای ماست در حالی که ما آن را نمی‌شناسیم?!».

درجایی دیگر گفتگوی یعقوب و سلیمان عطاره -یهودی ساکن در شماصنه- و نحوه صحبت‌های آنان در متن جلب توجه می‌کند چون کاربرد راهبرد روایی کردن است که مبین شعار «أرض بلا شعب لشعب بلا أرض» صهیونیست‌ها می‌باشد:

بلادنا جميلة سترها فى الايام القادمة «فقد أتيت فى موسم الحصاد الشوك يا يعقوب» وبيتسم يعقوب ويضحك سليمان عطارة ومن معها ويضيف: فأنظر يا سليمان لو كانت كل هذه الأشواك قمحاً أو شعيراً ألا يغتنى صاحبها (همان: ۱۵۱ و ۱۵۰).

(ترجمه) «سرزمین ما زیباست و در روزهای آینده خواهی دید، ای یعقوب تو در فصل برداشت خار آمدی» یعقوب لبخندی می‌زند در حالی که سلیمان عطاره و همراهانش می‌خندند، می‌افزاید: «پس ای سلیمان ببین! اگر همه این خارها گندم یا جو بودند صاحبش پولدار نمی‌شد؟».

گفتگویی که نوعی داعیه برای مشروعیت بخشی به ایدئولوژی اشغالگری گفتمان مسلط است؛ راهبردی که ریشه در داستان‌ها و روایات گذشته دارد و با زمان حال به عنوان یک سنت زمان ناپذیر و ارزشمند برخوردار می‌کند؛ چون گاهی برای

آفرینش احساس تعلق به جامعه و یا تاریخی که تجربه تعارض، اختلاف و تفرقه را از سر می‌گذراند روایات و سنت‌ها را اختراع می‌کنند (تامپسون، ۱۳۷۸: ۷۷) دقیقاً مثل همین شعار اسطوره‌ای صهیونیست‌ها، علاوه بر این که کاربرد ترکیب اضافی (بلادنا) در راستای راهبرد جهان شمول کردن می‌باشد برای مشروعیت بخشی به غصب سرزمینی که به آن مهاجرت کرده‌اند و آن را از خود می‌دانند.

۴.۲. پنهان‌کاری

براساس ذهنیت دینی که با دیدن نام یعقوب به ذهن متبادر می‌شود به شکل ناخودآگاه مخاطب را به گذشته دینی و یعقوب پیامبر در قرآن پیوند می‌زند؛ اما نویسنده با این کاربرد خواسته است از شیوه پنهان‌کاری استفاده کند چون در این راهبرد تلاش می‌شود با منحرف کردن توجه‌ها از روابط و فرآیندهای موجود، آن‌ها را به گونه‌ای دیگر تعبیر و تفسیر کرد و از طریق ابهام و نامفهوم سازی، ایدئولوژی را استحکام و استمرار ببخشد.

نویسنده، یعقوب را نماد صهیونیست مهاجر قرار داده و در خلال رمان بر رفتار وی متمرکز است، شخصیت یعقوب مهاجر در رمان با آنچه در تورات آمده، یکسان است تا شاهدی بر عصر حاضر باشد؛ زیرا یعقوب تورات بعد از آنکه برادرش عیسو را فریفت به فلسطین مهاجرت کرد و او فردی مکار و حيله‌گر خودخواه و فرصت‌طلب است در کتاب مقدس آمده است: زمانی که اسحاق پیر و نابینا شده بود تصمیم گرفت فرزندش عیسو را مبارک گرداند، از او خواست شکاری کند و برای پدرش غذایی بپزد تا او را مبارک کند و دعا نماید، یعقوب از این ماجرا مطلع شد، وقتی عیسو به شکار رفت با نیرنگ توانست اسحاق را در دعا کردن بفریبد، پس اسحاق برای او دعا کرد تا خدا به او شراب، گندم، بارش باران عطا کند و مردم بر او سجده کنند و بعد او را مبارک گرداند و چون عیسو فهمید که یعقوب او را فریفته گریه کرد پس از آن یعقوب به سمت دای‌اش لابان گریخت و بعد از ازدواج با دختران دای‌اش پس از گذشت ۲۰ سال به فلسطین رفت (سفر التکوین: ۲۴ تا ۳۳).

این نمادپردازی، بازآفرینی و باز مفهوم‌سازی از توانایی نویسنده در خوانش میراث پرده برمی‌دارد؛ همچنین توجه به این شاهد تاریخی و نقشی که برای ایجاد معنا در رمان دارد متن را این‌گونه می‌نمایاند که از آبشخورهای دینی سیراب می‌گردد تا دلیلی باشد بر صداقت دیدگاه و موضع‌گیری نویسنده (گفتمان خودی) در تبیین ایدئولوژی گفتمان غیر خودی (صهیونیست) که مستمر به دنبال تزویر و تطمیع اذهان جوامع از طریق آبشخورهای دینی و سنتی هستند؛ چراکه نماد پردازی در ادبیات داستانی از سازوکارهای کارآمد برای بیان معناست و نماد دارای پویایی و تأثیرگذاری است و می‌توان آن را هنر بیان افکار و عواطف نه از طریق شرح مستقیم بلکه به وسیله اشاره به چگونگی آن‌ها و استفاده از نمادهای بدون توضیح برای ایجاد آن افکار و عواطف در ذهن خواننده دانست (چدویک، ۱۳۷۵: ۱۰) اینجا هم به کارگیری نمادین شخصیت یعقوب به دلیل توصیف رفتارهای پست و غیرانسانی یهودیان و اغتصاب صهیونیست‌ها و خلق و خوی حيله-گرشان است که در تفاسیر و کتب دینی‌شان نیز آمده است.

در ادامه ورود یعقوب به روستا، وی پس از ساخت کاروانسرا و عدم استقبال مردم از آن و ناکامی در برنامه‌هایش به سراغ پل قدیمی می‌رود و پایه‌هایی در سمت شرقی آن می‌سازد و بخشی از پل را به صورت معلق درمی‌آورد تا مردم برای عبور از سمت شرقی به سمت غربی پل مجبور به پرداخت و یا جلب رضایت یعقوب باشند:

مشاجرات کثیره حدثت بین یعقوب والناس لیس فی الخان (لأنه ظلّ خاوياً علی نفسه لا أحد یدخل إلیه أو ینزل فیه ظلّ بناءً جمیلاً لا یتستطب أحداً) وإئما قرب الجسر حیث تمردّ الناس علیه و أجبروه مرات عدّة علی أن ینزل الجسر المعلق فی الهواء دون أن یدفعوا شیئاً و کان یعقوب یوافق مرعماً (حمید، ۲۰۰۲: ۲۵۳).

(ترجمه) «نزاع‌های زیادی بین یعقوب و مردم رخ داد اما در مورد کاروانسرا نبود (چون آن همواره برایش خالی از سکنه گردید و کسی وارد آن نمی‌شود و در آن رحل اقامت نمی‌افکنند، آن ساختمان زیبا گردید در حالی که کسی را جذب نمی‌کند) بلکه نزدیک پل جایی که مردم بر او شوریدند و چندین بار مجبورش کردند که پل معلق در هوا را بدون آنکه چیزی بپردازند، پایین بیاورد و یعقوب از روی اجبار موافقت می‌کرد».

به خاطر اعتراض مردم و عدم پرداخت هزینه برای عبور از پل نگهداری بنام عصمان را می‌گمارد تا مردم را وادار به اطاعت کند. نویسنده با طرح مسأله نگهداری یعقوب از پل یا گماشتن عصمان به عنوان نگهدار پل، به کاربرد زبانی در راستای شیوه پنهان‌کاری دست زده و اشاره به این ایدئولوژی گفتمان (ما) دارد که حضور بیگانگان حتی در قالب مشروع موجب بی‌ثباتی و هرج و مرج می‌گردد:

حقیقة لم یعتد الناس علی الدفع إلا بعد مرور الكثير من الوقت وبعد مساندة سلیمان عطارة و رجل فراری کان یاوی إلی الجبل، غصوب، ذاق ریق بنات یعقوب فقبل أن یعیث حارساً و مأموراً عنده لحرکة الجسر (حمید، ۲۰۰۲: ۲۵۳)

(ترجمه) «در واقع مردم به پرداختن پول عادت نکردند مگر پس از گذشت مدت‌زمان طولانی و پس از حمایت سلیمان عطاره و مرد فراری که در کوه پناه گرفته بود (زندگی می‌کرد)، فردی بسیار متجاوز که طعم آب دهان دختران یعقوب را چشید (کامش را از آنان گرفت)، پس پذیرفت که در کنار یعقوب به عنوان نگهدار و مسئول حرکت پل زندگی کند».

نگهبان که در فرهنگ نمادها در مدخل غول، اژدها و قهرمان آمده است چون در ارتباط با یعقوب بکار رفته است با مدخل غول مشابهت معنایی و کنایی بیشتری دارد، اینکه برای پل نگهبان قرار می‌دهد یا خودش را نگهبان آن معرفی می‌کند از نظر نویسنده راهبردی است تا بیانگر قدرت سلطه باشد و از طرفی بیان‌کننده مقاومت، کوشش، فائق آمدن بر ترس و قهرمانی‌گری شود؛ در فرهنگ نمادها آمده است که نگهبان نماد هرج و مرج، ظلم‌انیت و بی‌کرانگی است، نماد مرگ بر انسان قدیم و زنده‌باد انسان جدید است، نماد آیین گذر است، او کهن‌سال را می‌کشد تا آن‌ها دوباره زنده شوند و در دنیایی که او حفاظت می‌کند، معرفی شوند (گرابرن و شوالیه، ۱۳۸۵، ج ۵: ۳۶۸-۳۶۷). که در این رمان نیز در جهت تبیین هرج و مرج، ظلم‌انیت و ساخت جامعه مسلط این کاربرد زبانی استفاده شده است.

یکی دیگر از شیوه‌های پنهان‌کاری راهبرد خوشایندسازی روابط، نهادها و کنش‌های اجتماعی است که نویسنده از طریق شخصیت سلیمان عطاره آن را بازنمایی کرده سلیمان با راهبرد خوشایند کردن و موردپسند جلوه دادن عملکردهای خود و

ارزش‌گذاری مثبت به کنش‌ها و روابط اجتماعی‌اش به نحوی به ایدئولوژی تسلط خود و جاهت می‌بخشد که در مسیر به دست آوردن اموال و غصب حقوق مردم تلاش بسیار کرده است:

سعیْتُ منذ وصولي إلى الشماصنة إلى أن أظهر بين الأهالي فاشتغلت أول الأمر حملاً في موسم الزيتون إشتريت عربة وبغلاً ورحتُ أنقل أكياس الزيتون من الحقول إلى معصرة... أصبحت القرية لي يا يعقوب بعد أن عانيت سنوات طويلة من الحرمان والغربة وبعد أن فقدت في سبيل ذلك الكثير، لقد تركت أمام أهالي القرية يا يعقوب من أجل أن أعيش فيها كآتي واحد من أهلها أصلي مع المصلين وأصوم مع صائمين دون أن أكشف لأئى منهم عن ديني (همان: ۱۳۱).

(ترجمه) «از بدو ورودم به شماصنه تلاش کردم در میان مردم باشم، ابتدا در فصول زیتون به باربری مشغول شدم و یک گاری و یک قاطر خریدم و شروع به حمل گونی‌های زیتون از مزارع به کارخانه روغن‌گیری کردم... دهکده مال من شد، ای یعقوب، پس از آنکه سال‌ها از محرومیت و غربت رنج بردم و پس از آنکه در این راه چیزهای زیادی از دست دادم. ای یعقوب من در برابر اهالی روستا به خاطر آنکه در آنجا زندگی کنم به گونه‌ای بودم گویی که یکی از آنان هستم با نمازگزاران نماز می‌خوانم و با روزه‌داران روزه می‌گیرم بدون آنکه دینم را برای هیچ یک از آنان آشکار کنم».

یا زمانی که به کمک اغواگری دخترش کارخانه روغن‌گیری را از عباس شهوانی گرفته آن را این‌گونه ترسیم می‌کند: المعصرة لي لقد اشتريتها من المرحوم عباس الشهواني لقد نقلت له حمولة عشرة موسم دون أجرة... احسستُ بضعف عباس شهواني وقلة حيلته فطالبت به بأجرتي فألححت عليها فما أعطاني شيئاً وطالبنى بالصبر... إنتظرت خمس سنوات أخرى إلى أن وصل وضعه إلى حدّ لا يطاق فقد جاءني إلى بيتي هذا وفي ذات ظهيرة قانظة جاني موافقاً على ما كل طلبته وأصبحت شريكاً له في المعصرة رويداً رويداً أخذت أشرف على كل شيء في المعصرة وبدأت الحياة تروق لي فأشترت أرضاً مجاورة للمعصرة من عباس الشهواني وزرعها بأشجار زيتون (همان: ۱۳۴).

(ترجمه) «کارخانه روغن‌گیری مال من است آن را از مرحوم عباس الشهواني خریدم، بار ده فصل (درو) را بدون مزد برایش بردم... وقتی ضعف و درماندگی عباس الشهواني را احساس کردم، به همین دلیل مزد خود را از ایشان مطالبه کردم و اصرار ورزیدم ولی او مرا به صبر دعوت کرد... پنج سال دیگر منتظر ماندم تا اوضاعش به حد طاقت‌فرسایی رسید، پس در این خانه نزد من آمد، در یک بعدازظهر داغ به پیش من آمد در حالی که با تمام خواسته‌هایم موافقت کرد و در کارخانه روغن‌گیری‌اش شریک شدم، کم‌کم شروع کردم به اداره کردن (به دست گرفتن) همه امور کارخانه روغن‌گیری و زندگی شروع کرد به دل‌نشین شدن برایم (روی خوشش را به من نشان داد)، بنابراین زمین مجاور کارخانه را از عباس الشهواني خریدم و در آن درختان زیتون کاشتم».

سلیمان نماد یهودی مستبد، ریاکار خودخواه و جاه‌طلب است که حتی از ابراز دین و اعتقاداتش هم در مسیر دستیابی به اهداف و ایدئولوژی‌هایش گذشته است:

يعرف جميع أهالي قرية الشماصنة وبعض أهالي القرى المحيطة بها أنّ سليمان عطارة جاء إلى الشماصنة مع زوجته وابنته الشابة الشقراء التي ضيّعت الكثير من الشبان... خلال أشهر قليلة فقط صارت المعصرة والأرض والبيوت والمخازن ومعمل الجرار والعربة وثلاث بغال وعدد من الحمير والأغنام وطيور الدجاج ملكاً لسليمان عطارة مقابل الليلي التي قضاها عباس شهواني مع وردة (همان: ۱۳۹)

(ترجمه) «همه مردم روستای شماصنه و برخی از مردم روستاهای اطراف می‌دانند که سلیمان عطاره به همراه همسر و دختر جوان مو بورش (سفیدرو) که جوانان زیادی را تباہ کرد به شماصنه آمدند... تنها در عرض چند ماه کارخانه روغن‌گیری، زمین، خانه‌ها، انبارها، کارگاه تراکتور، گاری، سه قاطر، تعدادی الاغ، گوسفند و مرغ در ازای شب‌هایی که عباس شهوانی با ورده سپری کرد، به مالکیت سلیمان عطاره درآمد».

علاوه بر موارد ذکر شده نویسنده هرگاه که می‌خواهد در کنار تأکید بر روابط سلطه، ایدئولوژی گفتمان (خودی) را بیان کند بیشتر از شیوه پنهان‌کاری بهره می‌برد و در قالب کاربردهای نمادین زبانی آن را تبیین می‌کند؛ زیرا نماد نوعی تصویر ادبی است که از تحریک و تأثیرپذیری مستقیم و صریح به دور است و نگرشی بر خواسته از واقعیت و متکی بر بافت و زاینده بافت و پدیدآورنده آن است (الیافی، بی‌تا: ۸۲) مثلاً در متن چندین بار به درخت بلوط اشاره شده که صرفاً از آن استفاده ابزاری می‌شود گاهی تنه آن محلی برای قربانی کردن است و یا وسیله‌ای برای گرم کردن و آتش زدن: یندفع الی شجرة البلوط التي إقتطع منها المذبح ليلة الأمس وراح يشقق بعض أغصانها ويقطعها ويوزعها تحت أشعة الشمس لتجفّ وتصبح بعدئذ وقوداً (حمید، ۲۰۰۲: ۹۵)

(ترجمه) «با شتاب و بی پروا به سمت درخت بلوطی که دیشب با قطع کردنش قربانگاهی ساخته بود می‌رود و شروع به شکستن برخی شاخه‌هایش می‌کند و آن‌ها را قطعه‌قطعه می‌کند و در زیر نور خورشید قرار می‌دهد تا خشک شوند و بعد از این، هیزم آتش گردند».

گاهی هم ابزاری برای دختران یعقوب که با شاخ و برگ بلوط مکانی برای سگان و مرغ‌ها درست کنند: ولم يمض وقت طويل حتى أنهى يعقوب وابنتاه الوسطى والصغرى بناء بيتين صغيرتين من رقاق الحجارة والطين مستوفين بقطع من القصدير الصدىء وأغصان البلوط الأولى للدجاجة والثاني للجرؤ (همان: ۱۲۳)

(ترجمه) «طولی نکشید که یعقوب و دختر وسطی و کوچکش ساختن دو خانه کوچک از تکه سنگ‌های نازک و گل را به پایان رساندند که سقف آن با تکه‌های (آهن) قلع زنگ زده و شاخه‌های بلوط پوشیده شده بود، اولی برای مرغ و دومی برای توله سگ».

نویسنده برای تصویرگری تجاوز و اشغالگری صهیونیست‌ها درخت بلوط را نماد قدرت و عزت دانسته و اشاره به این مسئله می‌کند که هدف اصلی یهود پایمال کردن قدرت، اصالت و شرافت عربی است؛ زیرا بلوط در بسیاری از سنت‌ها درخت مقدس است و نماد عظمت و شوکت می‌باشد به‌طور خاص نشانگر استحکام، قدرت، عمر دراز و رفعت به مفهوم معنوی و مادی آن است و در همه زمان‌ها و مکان‌ها مرادف قدرت بوده (شوالیه و گرابرن، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۱۰) پس نویسنده به صورت نمادین تأکید می‌کند که صهیونیست‌ها با احیای سنت‌های خود اصالت و عزت عربی را از بین می‌برند و پایه‌های قدرت و تسلط خود را بر سنت‌های جامعه عرب می‌گذارند.

۴. ۳. شیء‌انگاری یا چیزوارگی

یکی از راهبردهای ایدئولوژیکی در صور نمادین طبیعی‌سازی از طریق شیء‌انگاری ایدئولوژی است؛ زیرا در این شیوه، مسائل به شکل ازلی، ابدی و طبیعی نشان داده می‌شوند؛ ترسیم ورود یعقوب با هدف تسلط و کسب ثروت و قدرت در منطقه در قالب سفری دور و دراز و اقامت گزیدن در منطقه‌ای استراتژیک استفاده از راهبرد طبیعی‌سازی در جهت شیء‌انگاری و عادی‌سازی اشغالگری صهیونیست است تا ایجاد حق مالکیت در قالب سفر که امری عادی بر همگان است نمایان گردد و نویسنده با این شیوه در صدد القای ایدئولوژی گفتمان (غیرخودی) است:

أبدأ، لم یکن وصول یعقوب وبناته إلی جنوب قرۃ الشماصنة لافتاً للاتباه! لقد بدأ لمن رأه هو وبناته رجلاً یجرّ خلفه أحرانه وبناته البطیئات الحركۃ الملتفات بأثواب برتقالیة اللون زادتھا أشعة الشمس توهجاً علی لمعان یمشی الرجل فتمشی بناته خلفه كأنهن مربوطات إلیه... کان مشهدهم یتیر الشفقة والحزن (وقد حسبهم بعض أبناء القرية من الباعة الجوالین أو اصحاب المهن کمن یبيضون أوانی النحاس) (حمید، ۲۰۰۲: ۶۴ و ۶۳)

(ترجمه) «به هیچ‌وجه رسیدن یعقوب و دخترانش به جنوب روستای شماصنه جلب توجه کننده نبود! برای هرکسی که او را می‌دید این‌گونه به نظر می‌رسید که او و دخترانش بسان مردی است که اندوهش را بر پشت سرش می‌کشد، در حالی که دخترانش به آرامی حرکت می‌کنند با لباس‌های پرتقالی‌رنگ که تابش خورشید درخشش آن را بیشتر کرده، وقتی مرد حرکت می‌کند دخترانش پشت سر او گویی که به هم بسته شده‌اند... منظره آنان حس دلسوزی و اندوه را برمی‌انگیخت (برخی از افراد روستا گمان کردند او فروشنده دوره گرد یا از صاحبان مشاغلی چون سفید کردن ظروف مسی است)».

کاربرد کلمات (ابدأ، لم و قد) در عبارات بر قطعیت این تفکر عادی‌سازی تأکید دارد؛ زیرا واژگان به‌مثابه عوامل سازنده گفتمان ادبی در بردارنده‌ی معانی ضمنی، ارزش فرهنگی، اجتماعی و بار ایدئولوژیکی هستند که بیان‌گر طرز فکر، نگرش و جهان‌بینی نویسنده یا گوینده می‌باشند.

در بدو ورود یعقوب، به‌واسطه گفتگویی که صرفاً از جانب شاهین، کارگر سلمیان عطاره، و یعقوب برای تعیین هویتش رخ می‌دهد، نشانگر سلطه‌جویی یهود بر منطقه است علاوه بر اینکه یعقوب با نگرهبان معرفی کردن خود و نشان دادن برگ مأموریتش از راهبرد جاودانه‌سازی استفاده کرده با توجه به توضیحات ذکر شده در مورد کاربرد نمادین از واژه نگرهبان، نویسنده می‌خواهد به این ایدئولوژی صهیونیست که در صدد استمرار و عادی‌سازی ظلم خود است به‌واسطه راهبرد پنهان-کاری و جاودانه‌سازی اشاره کند:

أجابہ یعقوب دونما شرح طویل أنه حارس الجسر وضامنه وإسمه یعقوب والبنات اللواتی دخلن الکوخ بناته وأنه سیحرس ویضمّنه بموجب صک الحراسة والضمان الممنوح له من السلطان... سارع یعقوب وبحركة مضطربة اخرج من بین ثیابه لفافة وراح یفتحها اما نظر الرجل وحرص حرصاً شدیداً أن یریه الخاتم والتوقيع (حمید، ۲۰۰۲: ۶۹)

(ترجمه) «یعقوب بدون توضیح طولانی به او پاسخ داد که او نگرهبان و ضامن پل است و نامش یعقوب است و دخترانی که وارد کلبه شدند دختران او هستند و طبق ضمانت‌نامه داده شده از جانب پادشاه او از پل نگرهبانی خواهد کرد و آن را

تضمین خواهد کرد... یعقوب عجله کرد و با حرکتی متلاطم، کاغذی پیچیده (تاشده) را از بین لباسش بیرون آورد و شروع به باز کردن آن کرد به مرد نگاه کرد، در حالی که بسیار مشتاق بود که مهر و امضا را به او نشان دهد».

انتخاب پل برای سکونت و اشاره به قدمت آن دلالت بر اهمیتش دارد که یهودی صهیونیست با تسلط بر میراث و فرهنگ و موقعیت‌های حیاتی و فرهنگی سعی در عادی‌سازی اغتصاب خود دارند:

«هنا یا بناتی» کان المكان قرب الجسر العتیق تماماً، قرب مساحة واسعة من الشجيرات القصب والحلفاء والسعد والبریر التي لم تصفر أوراقها بعد والتي علت قاماتها وامتدت حتى جاوزت علو الجسر بأوراقها العریضة الحادة والهاجعة تحت وطأة حر الظهيرة وقرب الطواحين المدارة بالماء والتي علا ضجيجها وارتفع وقد أشدت إلى الصخور المجاورة لها أرسنة الحمیر والبغال التي جاءت إليها بأکیاس القمح لطحنها من قرية الشماصنة والقری المجاورة لها (همان: ۶۴).

(ترجمه) « (ای دختران من، اینجا)، محل سکونت نزدیک پل قدیمی بود، نزدیک گستره وسیعی از بوته‌های نیشکر، سعد کوفی و کاج‌های همیشه سبز که قد کشیده‌اند و از بلندای پل عبور کرده‌اند با برگ‌هایی پهن، نوک‌تیز و (فروهشته) شل شده در زیر گرمای نیمروز؛ مکانی نزدیک آسیاب‌های آبی که سروصدای آن‌ها بسیار است (همه‌جا را پر کرده)، افسار الاغ‌ها و قاطرهایی که با کیسه‌های گندم برای آرد کردن از روستای شماصنه و روستاهای اطراف می‌آیند به صخره‌های کنار آسیاب بسته شده».

در خصوص پیشینه این پل گفته شده است: پل (بنات یعقوب) نزدیک رود اردن حدود یک کیلومتر از جنوب دریاچه حوله و حدود ۲۰ کیلومتر از شهر صدف فاصله دارد، در وجه تسمیه آن گفته‌اند: یعقوب (پیامبر یهودیان) وقتی که برای دیدار دایی‌اش لابان به فلسطین می‌رفته برای گذشتن از رود اردن از روی آن عبور کرده و در راه بازگشت مدتی در کنار پل سکونت داشته؛ لذا به او نسبت داده شده، ابوالفداء تاریخ‌نگار معتقد است که نام آن (بنت یعقوب) بوده است برخی نیز گفته‌اند: صلاح‌الدین ایوبی آن را برای ارتباط بین کاروان‌هایی که از فلسطین به دمشق می‌آمدند ساخته است و ملک ظاهر بیبرس آن را بازسازی کرده است؛ اکنون این منطقه توسط سپاه اسرائیلی به منطقه نظامی حفاظت‌شده تبدیل گردیده است و سازه آن از سنگ‌های آتش‌فشانی سیاه‌رنگ می‌باشد که بر روی چهار ستون سنگی ساخته شده است (ابوحجر، ۲۰۰۳، ج ۱: ۷۷). شناخت نقاط حساس اشرف بر مکان‌ها و امور استراتژیک که قدرت تسلط و غلبه را افزایش دهد مثل تملک بر کارخانه روغن‌گیری زیتون که با اشتغال و اقتصاد مردم در ارتباط است و یا ساختن کاروانسرا توسط یعقوب برای تطمیع و تملک بر اطراف پل که محل عبور و مرور و مسیر ارتباطی با سمت غربی است از جمله راهبردهای جاودانه سازی است؛ زیرا این راهبرد متضمن استقلال مجدد گستره جامعه بدون تاریخ درست در قلب جامعه تاریخی است (تامپسون، ۱۳۷۸: ۸۲). کاری که یعقوب در تلاش بود در منطقه شماصنه به همکاری سلیمان عطاره انجام بدهد.

اما در پایان رمان حسن حمید با ترسیم روند عادی زندگی مردم و تشبیه این حادثه به رؤیا یا یک کابوس از طریق راهبرد طبیعی‌سازی به پایان هر تجاوز و نیرنگی که چیزی جز تباهی نخواهد بود و عاقبت رژیم صهیونیستی اشاره می‌کند:

بدا كل شيء مثل الحلم أو الكابوس الطويل، حلم له متعه ومخاوفه حلم له منجم فيه الثمين والبخس أيضاً، منجم واكتشف تماماً لم يبق منه سوى الحجارة السوداء والمقبرة وآثار الخطا التي مشت تلك الدروب، منجم لم يصرف أهالي الشماصنة عن مواصلة الحياة قرب النهر وفي السهول والأودية مع الماشية والأرض والطواحين ومعاصر الزيت وكان ماحدث لم يكن مطلقاً أو لكأنه لم يحدث اصلاً (همان: ۲۷۸)

(ترجمه) «همه چیز مانند یک رؤیا یا یک کابوس طولانی به نظر رسید، رؤیایی که لذت‌ها و ترس‌هایی داشت، رؤیایی که معدنی داشت و در آن چیزهای گران‌بها و کم‌ارزش وجود داشت، معدنی بود و کاملاً کشف شد در حالی که از آن چیزی جز سنگ‌های سیاه و قبرستان باقی نماند و آثار گام‌هایی که بر آن مسیرها قدم نهادند، معدنی که مردم شماصنه را از ادامه زندگی در نزدیک رود، دشت‌ها و دره‌ها به همراه چهار پایان و زمین و آسیاب و کارخانه‌های روغن‌گیری منصرف نکرد و انگار آنچه رخ داد قطعی نبوده یا گویی که اصلاً رخ نداده».

بنابراین کاربرد حرف (لم) که دلالت بر نفی مطلق دارد، در این عبارات حقیقت این تجاوز و ظلم که چیزی جز شکست نیست را می‌نمایاند و مخاطب را به دفع خطر احتمالی و تصور رخ دادن این وضعیت در آینده آگاه می‌کند و ایدئولوژی مقاومت را تجسم می‌بخشد؛ زیرا عبارات سلبی از منظر زبان‌شناختی به عنوان ابزاری برای معناسازی به کار می‌روند، همان‌گونه که لیچ معتقد است: «هنگامی که جمله‌های منفی به کار می‌روند، حتماً هدف خاصی وجود دارد. از منظر سبک‌شناختی، کلید درک قابلیت معناسازی خاص، قطب‌بندی سلبی است؛ نفی زبان‌شناختی یک قالب تجسم آن قالب را در پی دارد» (نورگارد، ۱۳۹۴: ۱۴۶). نکته قابل تأمل دیگر نیز این است که نویسنده حوادث رخ داده را بسان رؤیا می‌داند و از نظر روان‌شناختی رؤیاها، رویدادها و کنش‌های آینده را پیش‌بینی می‌کنند و برخی دیگر معرف وقایع دردناک ناهشیارند و بازنمایی نمادین روان می‌باشند (شارف، ۱۳۸۱: ۱۲۴) این کاربرد زبانی راهبرد پنهان‌کاری توأم با طبیعی‌سازی است تا خواننده هوشیار را به دفع خطر احتمالی و همچنین ایدئولوژی مقاومت آگاه کند.

۴. ۴. ایجاد وحدت

در ایجاد وحدت نمادین، روابط قدرت از طریق برساختن هویت جمعی و پوشیده نگه‌داشتن اختلاف‌ها تلاش می‌کند تا یک وحدت نمادین بسازد که همه افراد خود را جزئی از آن بدانند؛ لذا از همان ابتدای ورود یعقوب به منطقه با سلیمان عطاره پیوند می‌خورد آنگاه که شاهین به هویت او پی می‌برد و او را همسایه می‌خواند: مرحباً بک أيها الجار أنا شاهین وکیل المعصرة أرسلني سیدی لأطمئن علی وصولک فحق ضیافتک علینا (همان: ۷۰)

(ترجمه) «خوش‌آمدی ای همسایه، من شاهین هستم، کارگزار کارخانه روغن‌گیری، اربابم مرا فرستاد تا از آمدنت مطمئن شوم، مهمان‌نوازی برای شما وظیفه ماست».

در سراسر داستان در اموری مثل فروختن کرامت انسانی‌شان، مال‌طلبی و تسلط بر اموال دیگران با نیرنگ، تبرک‌جستن و همین‌طور برادر خواندن یکدیگر در صدد خلق یک هویت جمعی در منطقه هستند وقتی یعقوب در پاسخ به دخترش در خصوص هویت سلیمان می‌گوید: إنّه قریبنا هو من أهلی وقد سبقها إلی هنا منذ سنوات یا وی را یاور خود می‌داند: أنت نصیری یا سلیمان أنت نصیری (حمید، ۲۰۰۲: ۱۴۷).

در گفتمان‌های ایدئولوژیک، جملات، ساختار و چینش آن‌ها در متون امری طبیعی و خنثی نیست؛ بلکه در نتیجه کنش‌های اجتماعی، قدرت و ایدئولوژی پنهان در متن شکل می‌گیرند، در اینجا کاربرد جملات اسمیه و همچنین ضمائر (نا و ی) در کنار کلماتی چون (اهل، قریب، نصیر) که صفت مشبه هستند و در اصل معنایی خود نیز بر ثبوت دلالت دارند، جهت تأکید بر روابط گفتمان سلطه و همچنین ایجاد وحدت به کار رفته‌اند.

همچنین یعقوب و سلیمان هر زمان که دستاوردی دارند به سنت برکت بخشیدن و قربانی کردن دست می‌زنند که همان راهبرد استاندارد کردن است؛ زیرا در این راهبرد از راه‌کارهایی که آفریننده یک هویت جمعی باشد استفاده می‌شود، مثلاً زمانی که یعقوب مکان زندگی‌اش را مشخص می‌کند یا سلیمان با دختر یعقوب ازدواج می‌کند با توسل به سنت مبارک کردن و قربانی کردن؛ از خلال آشکار نمودن گرایش‌های عقیدتی خویش روابط سلطه خود را وحدت می‌بخشند؛ زیرا روابط سلطه با یکی سازی خود می‌توانند خود را چیزی به حق و جایز نشان دهند به گونه‌ای که ارزش حمایت، استقرار و استمرار را نزد مردم پیدا کند، یعقوب هم حضورش در منطقه را بدین شکل موجه می‌کند: یا بناتی هوآئه لا مناص لی من تقدیم دم ظاهر لمباركة مکانا الجدید هذا وبغیر الدم لن یبارک الرب مقامنا!! (حمید، ۲۰۰۲: ۷۳)

(ترجمه) «ای دخترانم، چاره‌ای برای من نیست جز نثار کردن خونی پاک برای برکت دادن این مکان جدیدمان و بدون خون، خداوند جایگاه ما را برکت نخواهد داد».

۴. ۵. چند پارگی

در این شیوه تمرکز بر دشمنان است و سعی دارد نهادها را چندپاره، بدون وحدت و متفرق از هم جلوه دهد. نویسنده آنجا که یعقوب را از زبان مردم و راهبان معبد به دجال، تاجر، یا ویروس جابجایی تشبیه می‌کند از راهبرد مطلوب زدایی و افتراق در کنار راهبرد پنهان‌کاری برای تقویت ایدئولوژی عدم اصالت، آوارگی یهود و عدم وجود حس وطن‌دوستی صهیونیست‌ها استفاده کرده است: وأضافوا شارحین لمن استوضحهم: بان الباحث عن المال یصاب بالحمی وإن أعیته الحیلة وعجز عن الوصول إلى المال لایتوانی عن بیع آی شیء یملکه حتی ولو کان کرامته (همان: ۵۸).

(ترجمه) «اضافه کردند در حالی که شرح می‌داند برای کسانی که از آن‌ها توضیح بیشتر می‌خواستند: کسی که در جستجوی پول است دچار تب (مال‌پرستی) می‌شود و اگر حیله زدن و نیرنگ کردن هم در طلب پول او را مایوس کند و نتواند به پول برسد، از فروش هر چه که دارد دریغ نمی‌کند، حتی اگر کرامت انسانی‌اش باشد».

کاربرد جملات منفی با «لن» و همچنین تشبیهاتی که با بافت موقعیت پیوند خورده‌اند خیلی خوب ایدئولوژی نویسنده را تأکید می‌کنند؛ زیرا در تحلیل یک متن علاوه بر توجه به بافت اجتماعی متن اگر هدف پژوهش آشکارسازی ایدئولوژی متن باشد باید توجه ویژه‌ای به بافت زبانی متن داشت:

إنه دجال وإنه لن یحل مشکلات الناس ولن یشفی أمراضهم أو أمراض دوابهم أن لا أمان له علی الأطفال عندما یقوم بعملیة الختان وأنه لن یزرع شجرة أو یربی بقره أو بغلة لأنه لا یحب الارتباط بالأمكنة مهما طال فیها فیعقوب وأمثاله و منذ أن یخلق الواحد منهم تخلق معه

جرثومة حب التثقل من مكان إلى آخر وحب العزلة والانطواء لأنّ الآخرين مثل الضوء يكشفون أعماقه و دواخله وغاياته الرخيصة (همان: ۵۹).

(ترجمه) «او دجال است و هرگز مشکلات مردم را حل و بیماری آن‌ها و حیواناتشان را درمان نخواهد کرد، وقتی کودکان را ختنه می‌کند هیچ امنیتی از جانب او برای بچه‌ها وجود ندارد (بچه‌ها از او در امان نیستند) و هرگز درختی نخواهد کاشت و گاو یا قاطری پرورش نخواهد داد؛ چون دوست ندارد با مکان‌ها ارتباط بگیرد هر چقدر که مدت‌زمان طولانی آنجا باشد، یعقوب و امثال او از زمانی که خلق می‌شوند الزاماً ویروس علاقه به جابجایی از جایی به جای دیگر با او خلق می‌شود و علاقه به تنهایی و درون‌گرایی؛ زیرا دیگران برای او مانند نوری هستند که باطن و اهداف بی‌ارزش او را کشف می‌کنند(برملا می‌کنند)».

همچنین حسن حمید با کاربرد اکثر جملات به صورت اسمیه و با ساختار (أن) راهبرد جاودانه‌سازی در کنار راهبرد افتراق را برای تصویر گفتمان غیرخودی بکار گرفته و در تلاش است تا ایدئولوژی گفتمان (خودی) که ترسیم وحدت و اصالت عربی و همچنین هشیاری در برابر صهیونیست هاست را تبیین کند؛ زیرا در ساختار نحوی یک جمله انبوهی از اشکال ساختارهای ممکن و جایگزین وجود دارند که می‌توان از آن برای تأکید بر معنا استفاده کرد در یک جمله می‌توان کلمه‌ای را به ابتدای جمله آورد یا با تغییر ترتیب کلمات یک جمله جملات معلوم و مجهول گرداند که می‌توان از آن برای برجسته‌سازی ایدئولوژیک جملات گفتمان استفاده کرد (ون‌دایک، ۱۳۹۳: ۷۹)

در سراسر رمان، مردم روستا افرادی ساده عاطفی هستند و در نگاه یعقوب نیز این‌گونه می‌نمایند که به دخترش می‌گوید: ولماذا لم تتزين يا ابي فأنت ستواجه أهل القرية؟ فيجيبها وكأنه عثر على مفتاح الكلام أخيراً: لا أريدكم أن يطمعوا بي يا بنتي وتسأله كيف؟ فيقول: إنني بمنظري هذا أكسبهم للأبد و تكرر ابنته سؤالها كيف؟ فيقول يعقوب: «هم أهل عاطفة يشاهدون فينفعلون» (حمید، ۲۰۰۲: ۱۱۳).

(ترجمه) «چرا خودت را زینت ندادی ای پدر، تو با مردم روستا روبرو خواهی شد؟ او چنان به او پاسخ می‌دهد که انگار نهایتاً کلید سخنرانی را پیدا کرده است (لب مطلب را گفت): نمی‌خواهم نسبت به من طمع کنند ای دخترم. از او می‌پرسد چگونه؟ یعقوب می‌گوید: من با این وضعیتم برای همیشه از آن‌ها سود می‌برم (طلبکارشان می‌شوم) و دخترش سؤال خود را تکرار می‌کند: چگونه؟ سپس یعقوب می‌گوید: آن‌ها عاطفی هستند، (ظاهر) می‌بینند و تحت تأثیر قرار می‌گیرند».

اما مردم از حالت منفعل بیرون آمده یعقوب توسط یکی از اهالی کشته می‌شود نویسنده به راهبرد چندپارگی برای ترسیم سرانجام زندگی یعقوب و اهدافش که با مرگش فراموش می‌شود، روی می‌آورد؛ زیرا که راهبرد چندپارگی تأکید بر نابودی گفتمان مسلط می‌کند، لذا کاروانسرای که نه محل رفت‌وآمد مسافران بلکه محلی شده بود برای دست‌درازی یعقوب به شرافت و ناموس مردم و محلی برای اغواگری دختران او تعطیل می‌شود، در فصل پایانی رمان مکرراً از اندوه دختران، تعطیلی کاروانسرا، زیبایی از دست‌رفته سخن گفته‌شده و زندگی جداگانه بدون نسل را برای هریک از دخترانش ترسیم می‌کند:

حالة الحزن التي عمت المنطقة وحالة الأسي التي لقت بنات يعقوب وطقوس النواح التي أقمنها قرب قبره وتعطيل حركة الخان وفعاليتها بعد ما عاشت بنات يعقوب أياماً عديدة في أطراف الحزن والبكاء... بعد موت يعقوب الخيط الناظم لبناته وللمكان الجديد انطلقت بناته في غرف الخان كل واحدة تبني مشروعها الخاص وحياتها الخاصة (حميد، ۲۰۰۲: ۲۶۹).

(ترجمه) «حالت غم و اندوه منطقه را فراگرفت و حال مصیبت و غصه به سراغ دختران یعقوب آمد و مراسم عزاداری در کنار قبر او انجام دادند در حالی که کاروانسرا تعطیل شد و پس از آن دختران یعقوب تا مدت‌های بسیاری در سایه غم و گریه زندگی کردند... پس از مرگ یعقوب، برنامه منظم برای دخترانش و برای مکان جدید بود، دخترانش هریک به اتاقی در کاروانسرا رفتند و هرکدام پروژه (برنامه) مخصوص خود و زندگی مختص خود را ساختند».

کاربرد صفت (الخاص) بر این راهبرد تأکید می‌کند و نداشتن نسلی که راه آن‌ها را ادامه دهد و در منطقه استقرار یابد: کن یرکضن المقبرة كالمذعورات وبيكين بصمت شديد أولادهن الذين لم یركضوا فوق الجسر والذين لم یلعبوا فوق المروج النجلیة الخضراء الواسعة (همان، ۲۷۶)

(ترجمه) «آن‌ها هراسان به سمت قبرستان کاروانسرا می‌دویدند و در سکوتی سهمگین گریه می‌کردند، برای فرزندانشان که از روی پل ندویدند و روی چمنزارهای سبز وسیع بازی نکردند».

سرانجام، پایان یافتن رمان در فضایی آرام بدون وجود شخصیت‌هایی چون سلیمان، شاهین، یعقوب و نوادگانش در کنار طبیعی‌سازی روابط مردم پس از مرگ یعقوب که بدان اشاره شد به نحوی تأکید بر راهبرد چند پارگی برای نشان دادن شکست و نابودی افکار و ایدئولوژی سلطه اسرائیل در منطقه فلسطین است.

نتیجه

با تمرکز بر درک ایدئولوژی براساس کاربست نظریه تامپسون مشخص گردید:

۱. این گفتمان ادبی ناظر بر یک حادثه سیاسی-اجتماعی است و صرفاً پرداختن به مسئله زن، شهوت و جنسیت نمی‌باشد.
۲. تمرکز و ایدئولوژی اصلی نویسنده از کاربرد تاریخ و بازخوانی آن در قالب این روایت، ساخت شاهد عینی در نفی مطالبات و مدعیات دشمن در مسئله مستعمره‌سازی کشورش است.
۳. ترسیم زندگی یعقوب مهاجر و پیوند وی به عناصر تاریخی و دینی راهبرد جهان‌شمول است و دلیل قطعی و محکم می‌باشد بر ذات رژیم صهیونیست که قائم بر اشغالگری، مادی‌گرایی، شهوت‌رانی برای تحقق مقاصدش است.
۴. راهبرد نمادین‌سازی وحدت، طبیعی‌سازی، جاودانه‌سازی مبین این ایدئولوژی یهودیان است که حکومت و سرمایه و صنعت همواره باید در خدمت آن‌ها باشد چرا که آن‌ها خود را نژاد برتر و برگزیده در جهان می‌دانند همچنین اینکه یهودیان برای به دست آوردن مال و ثروت به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند.
۵. حسن حمید با راهبرد افتراق و مطلوب‌زدایی و راهبرد عقلانی‌سازی بر این مهم که صهیونیست‌ها ارتباطی با فلسطین ندارند و احساس دل‌بستگی و وطن‌پرستی نمی‌کنند؛ چون آوارگی در ذاتشان است و این حس وطن‌دوستی را از وجودشان گرفته است، تأکید می‌کند.

۶. نویسنده با وجود آنکه تلاش کرده است بیشتر به مسأله مهاجرنشینی و اشغالگری از زبان و کردار صهیونیست پردازد اما با توجه به ماهیت گفتمان بافتمند تولید شده از طریق راهبرد پنهان‌کاری و مطلوب زدایی ایدئولوژی خود را نیز تحکیم بخشیده است.

پی‌نوشت

۱. Fowler
۲. Thompson
۳. Mannheim
۴. Van Dijk
۵. legitimation
۶. Dissimulation
۷. Reification
۸. Unification
۹. Differentiation

کتاب‌نامه

۱. الكتاب المقدس، العهد القديم، سفر التكوين.
۲. ابو حجر، آمنة. (۲۰۰۳). موسوعة المدن والقرى الفلسطينية. المجلد الاول. القاهرة. الأردن: دار الأسماء للنشر والتوزيع.
۳. تامپسون، جان ب. (۱۳۷۸). ایدئولوژی و فرهنگ مدرن. ترجمه مسعود اوحدی. تهران: موسسه فرهنگی آینده پویان.
۴. چدویک، چارلز. (۱۳۷۵). سمبولیسم، ترجمه مهدی سبحانی، تهران: نشر مرکز.
۵. حمید، حسن. (۲۰۰۲). جسر بنات یعقوب، الطبعة الثالثة. دمشق: دارالسوسن للطباعة والنشر.
۶. شارف، ریچارد. (۱۳۹۵). نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره. ترجمه مهرداد فیروزبخت. چاپ سیزدهم. تهران: رسا.
۷. شوالیه. ژان/ گرابرن، آلن. (۱۳۸۷). فرهنگ نمادها. ترجمه سودابه فضاییلی. جلد اول و پنجم. تهران: نشر جیحون.
۸. نورگارد، نینا. (۱۳۹۴). فرهنگ سبک‌شناسی. ترجمه احمد رضایی و مسعود فرهمند. تهران: مروارید.
۹. وردانک، پیتر. (۱۳۸۹). مبانی سبک‌شناسی. ترجمه محمد غفاری. تهران: نشر نی.
۱۰. ون دایک، تئون. ان. (۱۳۹۳). ایدئولوژی و گفتمان. ترجمه فاطمه حیدری. مشهد: سخن گستر.
۱۱. ون دایک، تئون. ان. (۱۳۸۹). مطالعاتی در تحلیل گفتمان (از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی). گروه مترجمان. چاپ سوم. تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
۱۲. الیافی، نعیم. (بی تا). تطور الصورة الفنية في الشعر العربي الحديث. دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
۱۳. امیدوار، احمد (۱۴۰۰). «تحلیل گفتمان انتقادی اشعار احلام نصر بر اساس نظریه لاکلا و موفه». زبان و ادبیات عربی، دوره سیزدهم. شماره ۲. صص: ۷۸-۱۰۳. (۱۰۳۷-۲۱۰۴. ۲۰۱۳/jallv۱۳.i۲. ۱۰/۲۲۰۶۷/Doi)
۱۴. حمید، حسن. (۲۰۱۰). «حسن حمید ۲۶ کتاباً حتى الآن»، اعداد عادل ابو شنب، المعرفة. عدد ۵۶۴. صفحه ۳۵۸-۳۵۲.

۱۵. صفایی سنگری، علی و احمد پناه، فاتح (۱۳۹۸). «تحلیل انتقادی گفتمان روایی در کلیله و دمنه عربی (مطالعه موردی: باب الناسک و الضیف)». زبان و ادبیات عربی. دوره یازدهم، شماره ۱. صص: ۹۸-۱۲۰. (Doi: jall.v11i2/52572/10/22067)

References

- The Bible, Old Testament, Genesis. [In Arabic].
- Abu Hajar, A. (2003). Encyclopedia of Palestinian cities and villages. first volume. compelling. Jordan: Dar Al Osama for Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Thompson, J. B. (1999). Idologoi and Modern culture. Translated by Masoud Awhadi. Tehran: Farangi Aynde Pouyan Institute. [In Persian].
- Chadowick, C. (1996). Symbolism. translated by Mehdi Sobhani, Tehran: Markaz Publishing. [In Persian].
- Chivalry, J. & A. Grabern. (2008). Encyclopedia of Symbols. Translated by Soodabeh Fazaili. Volume one and five. Tehran: Jeihun Publishing. [In Persian].
- Hamid, H. (2002). Jesr Banat Yaghoub. third edition. Damascus: Dar Al-Sawsan for printing and publishing. [In Arabic].
- Sharf, R. (2016). Theories of psychotherapy and counseling. Translated by Mehrdad Firoozbakht. Thirteenth edition. Tehran: Rasa. [In Persian].
- Norgard, Nina. (2015). Encyclopedia of Stylistic . Translated by Ahmad Rezaei and Massoud Farahmand, Tehran: Morvarid. [In Persian].
- Verdonk, Peter. (2010). Stylistics. Translated by Mohammad Ghaffari, Tehran: Ney Publishing. [In Persian].
- Dijk, Teun. A. Van. (2014). Ideology and discourse. Translated by Fatemeh Heydari. Mashhad: Sokhan Gostar. [In Persian].
- Dijk, Teun. A. Van. (2010). Studies in discourse analysis (from text grammar to critical discourse mining). Translators Group. Third edition. Tehran: Office of Media Studies and Development. [In Persian].
- Al Yafi, N. (n. d). The evolution of the artistic image in modern Arabic poetry. Damascus: Union of Arab Writers. [In Arabic].
- Mannheim, K. (1971). The Ideology and Sociological Interpretation of Intellectual Phenomena. New York: Oxford University Press. [In Persian].
- Omidvar, A. (2021). "Analysis of the critical discourse of Ahlam Nasr's poems based on the theory of Lacla and Mouffe". *Arabic Language & Literature*, 13.(2): 78-103. (Doi:10.22067/jallv13.i2. 2104-1037). [In Persian].
- Hamid, H. (2010). "Hassan Hamid, 26 books until now". prepared by Adel Abu Shanab. *Almaarefah*. 564: 352-358. [In Arabic].
- Safaei Sangari, A & F. Ahmad Panah. (2019). "Critical Analysis of Narrative Discourse in Arabic Kelileh and Demna" (Case Study: Bab al-Nasek wa al-Daif). *Arabic Language & Literature*. 11: 98-120. (Doi: jall.v11i2.52572/10.22067). [In Persian].